

چرایی کم‌توجهی به دانش لغت و راه‌حل‌های برون رفت از آن

محمد عشایری منفرد^۱

مصاحبه، آماده‌سازی و تدوین: سید محمد علی هاشمی کرین^۲

شناخت

حجت الاسلام و المسلمین محمد عشایری منفرد در سال ۱۳۵۴ش در روستای بیلاقی «خانه خمیس» در حوالی شیراز به دنیا آمد. از کودکی در شهرستان فیروزآباد نشو و نما یافت و در سال ۱۳۷۲ش پس از اتمام تحصیلات دبیرستان، وارد حوزه علمیه قم شد. او در کنار تحصیلات حوزوی، از سال ۱۳۷۶ تاکنون، به تدریس در مراکز علمی و مدارس مختلف، اشتغال داشته و اکنون صاحب کرسی تدریس سطوح عالی است. همچنین در میان فعالیت‌های آموزشی، تحصیل فقه و اصول و مطالعات زبانی (با تأکید بر زبان قرآن و نهج البلاغه) را با شوق ادامه داده است. علاوه بر آن در کنار تدریس از پژوهش نیز غافل نبوده و در این مسیر پنج کتاب و بیش از ۷۰ مقاله علمی منتشر کرده است. برخی از آثار قلمی وی عبارتند از: «معناشناسی بلاغی قرآن»، «متن‌فهمی فقیهانه»، «درنگی در واژه‌فهمی مترجمان نهج البلاغه (نقد لغوی ترجمه‌ها)»، «کفایت‌سنجی دانش‌های ادبی به منظور توسعه آنها» و «دانش‌های بایسته در تفسیر». او هم‌اکنون عضو هیات علمی جامعة المصطفی العالمیه و دانشیار مجتمع زبان، ادبیات و فرهنگ‌شناسی است.

دانشیار مجتمع زبان، ادبیات و فرهنگ‌شناسی است.

چکیده

فقه اللغة، دانشی کلیدی برای فهم متن قرآن و حدیث و استنباط از این دو منبع وحیانی است. با این حال، وضعیت آن در مسیر آموزشی و پژوهشی حوزه‌های علمیه با خلأهای جدی مواجه است. حجت الاسلام و المسلمین عشایری منفرد در گفت‌وگوی ذیل بر پایه تجربه

۱. مدرّس حوزه، دانشیار جامعة المصطفی العالمیه.

۲. عضو گروه علمی ابن سکیت اهوازی، مؤسسه سید مرتضی (عجله).

آموزشی و پژوهشی خود، در تلاش برای شناسایی عواملی است که باعث کم‌توجهی به این دانش شده است. پرسش محوری مصاحبه این است که چه زمینه‌هایی موجب ایجاد خلأهای پژوهشی برای دانش فقه اللغة شده است؟ او در پاسخ، زمینه اصلی را خلأهای موجود در آموزش این دانش می‌داند. آموزش ناکافی برای فقه اللغة، تصوّر بی‌نیازی از دانش لغت بعد از فراگیری دانش صرف، عدم آشنایی با فواید هر یک از معاجم لغوی و وضعیت نامطلوب طلبان علوم دینی در ارتکازات لغوی، اجزای این خلأ است. چند آفتی که در بُعد پژوهشی متوجه این دانش می‌باشد عبارتند از بی‌توجهی به علوم اعتباربخش شیعی به دانش لغت، تبدیل شدن لغت به دکور تزینی پژوهش‌ها و نیز بی‌توجهی به داده‌های لغوی و غیر لغوی موجود در معاجم لغت در دانش‌های هدف. راهکار برون‌رفت از این وضعیت، ترویج آموزش، تقویت دایره واژگانی طلبان و ترویج پژوهش‌های لغوی در حوزه علمیه است. به لحاظ رتبی، دو راهکار اول مقدّم بر راهکار سوم هستند. از جمله ویژگی‌های این مصاحبه، توجه به علوم مقصد برای دانش فقه اللغة و نیز ارائه مثال‌های واقعی قرآنی در این زمینه است.

واژگان کلیدی

آموزش ناکافی فقه اللغة، صرف‌زدگی، آسیب‌های بی‌توجهی به فقه اللغة، رابطه فقه با فقه اللغة، علوم میان‌رشته‌ای ادبیات عرب و قرآن و حدیث

خلأهای پژوهشی در دانش لغت

پرسش: نیازسنجی اولویت‌های پژوهشی در دانش فقه اللغة متوقّف بر شناخت خلأهای پژوهشی این دانش است. به نظر شما چه زمینه‌هایی موجب خلأهای پژوهشی در این دانش شده است؟

پاسخ: مهم‌ترین زمینه، فقدان آموزش و نداشتن تحلیل کافی از متون موجود و نیز نبودن درک درست از آسیب‌های وضع موجود دانش است. به عنوان مقدّمه باید عرض کرد که پیش از پژوهش در هر رشته‌ای، ابتدا باید آموزش کافی برای آن حاصل شده باشد. بر این اساس پیش‌نیاز پژوهش، صرف آموزش دیدن در یک رشته نیست بلکه باید آموزش کافی برای آن رشته دیده شده باشد. به عنوان مثال برای دانش فقه، اگر وارد مقطع خارج نشوید و سپس چند سال درس خارج مؤثّر نگذرانده باشید، نمی‌توانید پژوهش‌های فقهی‌تان را شروع کنید. این مطلب در رشته‌های دیگر، از جمله رشته‌های غیر حوزوی هم جاری است؛ یعنی برای این که بتوانید پژوهش خود در آن حوزه را شروع کنید، ابتدا باید آموزش‌تان به حدّ کافی رسیده باشد.

حدّ لازم و کافی آموزش برای لغت و صرف، دست کم به اندازه میزان آموزشی است که برای دانش نحو ارائه می‌شود؛ اما بررسی وضعیت موجود نشان می‌دهد این میزان از آموزش، تأمین نشده است. این کمبود آموزشی به حدّی است که حتّی دانش بلاغت که از نظر ما مقدار اندکی روی آن کار شده است، در وضعیت بهتری از این دو قرار دارد. بنابراین یک مشکل جدّی که اینجا وجود دارد، فقدان آموزش کافی است. البته ممکن است این اشکال را وارد کنید که مگر نه این است که طلباب حوزه علمیه به مدت یک سال دانش صرف را آموزش می‌بینند؟ پاسخ این است که من صرف و لغت را از هم قابل تفکیک نمی‌دانم. در واقع صرف، خودش ذیل دانش لغت قرار می‌گیرد. درست است این مقدار آموزش وجود دارد، اما آموزش صرف، بدون لغت یک آموزش ناقص است و آسیب‌زا شده است. این آسیب همان صرف‌زدگی است که در ادامه به آن اشاره می‌شود. با این حساب، وقتی ما در آموزش لغت، وضع خوبی نداریم، در چه چیز می‌خواهیم پژوهش لغوی کنیم؟ خیلی روشن است بدون وجود آموزش، پژوهش لغوی هم نداریم.

زمانی من داور یک پایان نامه قرار گرفتم که در آن مراجعاتی به معجم مقاییس اللغة انجام داده بود؛ اما با مصطلحات این کتاب آشنا نبود. او در نوشته خود از ابن فارس نقل کرده بود که فلان کلمه «اصل صحیح» دارد اما در نوشته خود و ارائه شفاهی‌اش، «صحیح» در مصطلح ابن فارس را با صحیح در مصطلح دانش صرف خلط کرده بود و گمان کرده بود منظور ابن فارس همان صحیح صرفی است. البته گاهی این دو اصطلاح در مصداق، اشتراک دارند و از قضا در آن مورد هم این اشتراک مصداقی برقرار بود؛ مثل واژه «شفع» که هم به لحاظ صرفی صحیح است و هم ابن فارس گفته است که «له اصل صحیح». من به آن محقّق گفتم شما که این‌جا صحیح ابن فارس را به معنای صحیح صرفی (در برابر معتل و مهموز و ...) می‌گیری، کتاب معجم مقاییس اللغة را ورق بزن؛ خواهی دید که ابن فارس برای کلمات زیادی مثل ولی، حوت، میز، عتو و ... که معتل هستند، نیز اصطلاح «اصل صحیح» را به کار برده است. حتّی برای برخی کلمات مهموز مثل ظار و ضوا نیز این اصطلاح به کار رفته است. این، نشان می‌دهد که تعبیر «اصل صحیح» در نزد ابن فارس با «صحیح» در نزد صرفی‌ها دو چیز متفاوت است، اما عموم جامعه حوزوی از آن بی‌خبر است. این وضعیت سواد عمومی ما در لغت است که یک نفر بعد از ده سال تحصیلات حوزوی در پایان‌نامه‌اش دچار این خطا بشود و این خطا از چشم استاد راهنما و مشاور او هم پنهان بماند. این نشان می‌دهد وضع ما در آموزش لغت، وضع خوبی نیست. با این وضع ناخوب، دیگر توقّع پژوهش‌های مفید و مؤثر در این زمینه وجود ندارد؛ چون همان‌طور که عرض شد، پژوهش در رتبه‌ای متاخّر از آموزش قرار دارد.

۱. تصوّر بی‌نیازی از لغت بعد از یادگرفتن دانش صرف

مشکل دوم که زمینه‌ساز خلأهای پژوهشی شده، تغلب (غلبه‌یافتگی) دانش صرف بر لغت است. در همین مقدار اندک از آموزش که وجود دارد، لغت به شدت، مغلوب علم صرف شده و علم صرف هم با یک وضع ناقص و مغالطه‌برانگیزی، تدریس، نوشته و تدوین می‌شود. این وضعیت، عبارت است از این که می‌خواهیم به گونه‌ای از صرف استفاده کنیم که از دانش لغت و حتی از معاجم لغوی بی‌نیاز باشیم! در چنین نگاهی به دانش صرف، گمان می‌شود که به صورت عام، قطعی و بدون استثنا، هرگاه ریشه یک لغت را بلد باشیم، می‌توان همه مشتقات آن را از طریق آگاهی‌های صرفی معنا کرد، و متأسفانه همین گمان به طلب ما در دروس شفاهی و متون آموزشی القا می‌شود. ظاهراً این نگاه می‌خواهد به جای دانش لغت و معاجم لغت، به طور کلی علم صرف را پیشنهاد بدهد. بی‌گمان این نگاه به دانش صرف، نگاه نادرستی است و قطعاً باعث ناکارآمدی می‌شود؛ چراکه با این رویکرد، بر روی گرده دانش صرف می‌خواهیم باری را بگذاریم که نمی‌تواند بکشد.

نمونه‌ها و مثال‌های زیادی برای این نگاه غلط و مغالطه‌ناشی از آن وجود دارد. به عنوان مثال آیه شریفه «و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمس و للرسول»^۳ را در نظر بگیرید. اگر «الغنیمه» به معنای دستاورد جنگی باشد، طبق مغالطه مذکور باید چنین نتیجه بگیریم که همه مشتقات «غنم»، حتی «غنمتم» در آیه به معنای دستاورد جنگی است؛ در نتیجه، خمس منحصر به غنایم جنگی خواهد شد. این همان صرف‌زدگی است که محلّ عرض بنده است. یعنی این نتیجه عجیب، حاصل غلبه دادن ابزار صرف بر ابزار لغت و نادیده گرفتن دانش لغت است. ما وقتی به جای استفاده از معاجم لغوی، دانش صرف را محور قرار دادیم، به شکل طبیعی این مشکلات به وجود می‌آید.

جالب این‌جاست که مفسران متقدم اهل سنت که غالباً لغت‌دانان توانمندی هم بودند، می‌گویند معنای «غنمتم» در آیه عام است اما ما به واسطه اجماع صحابه، آن را به دستاوردهای جنگی تخصیص می‌زنیم. در مقابل این نظر، بعضی از فقیهان متأخر ما، معتقدند «غنمتم» به معنای دستاوردهای جنگی است اما ما به وسیله روایات اهل بیت آن را به همه دستاوردها تعمیم می‌دهیم. معلوم است که این بزرگواران، «غنمتم» را با کلمه «الغنیمه» که اختصاص

به غنائم جنگی دارد، قیاس کرده و گمان کرده‌اند چون «الغنیمه» به معنای دستاورد جنگی است، پس «غنمتم» هم که ریشه صرفی‌اش با آن یکی است، باید به معنای دستاورد جنگی باشد. قضاوت میان این دو، نشان می‌دهد همان تحلیل لغوی مفسران سنی متقدم، تحلیل دقیق و درستی است، یعنی «غنمتم» عام است. مرحوم آیت الله خویی رحمته الله هم در باب خمس، اشاره کردند که از اختصاص «الغنیمه» به دستاوردهای جنگی، نمی‌شود نتیجه گرفت «غنمتم» نیز چنین است.

نکته این جاست که مشتق‌های مختلف از یک ریشه، با همه اشتراکی که در اصل معنا دارند، می‌توانند در برخی از قیود معنا با هم متفاوت باشند. این تفاوت‌ها طبیعی است و در همه زبان‌ها وجود دارد. به عنوان مثال، در زبان فارسی، پدیده بارندگی و بُنِ فعل «بار» را در نظر بگیرید؛ شما برای نزولات قطره‌مانند از آسمان، کلمه‌ی «باران» به کار می‌برید؛ برای نزولات بلوری گلوله‌مانند از آسمان، دیگر کلمه «باران» را به کار نمی‌برید بلکه کلمه «تگرگ» به کار می‌برید و به نزولات پودرمانند، «برف» می‌گویید. یعنی در این کاربردها مشتق اسمی این ریشه، یعنی واژه «باران»، در نقطه مقابل تگرگ و برف قرار دارد و به اصطلاح «به شرط لا» از این دو است. اما وقتی همین ماده را به شکل فعل به کار می‌گیرید، دیگر «به شرط لا» از تگرگ و برف نیست بلکه می‌گویید: تگرگ می‌بارد یا برف می‌بارد. بنابراین در همین ارتکازات فارسی ما، فعل «می‌بارد» معنای عام دارد و برای تگرگ و برف نیز به کار می‌برد ولی واژه اسمی «باران» که از همان ریشه اخذ شده است، معنای خاص دارد.

این نکته در زبان انگلیسی هم وجود دارد. هرچند زبان انگلیسی را یک زبان اشتقاقی نمی‌دانند اما در همان میزان از اشتقاقی که در آن وجود دارد می‌توان مثال‌هایی از این قاعده پیدا کرد. البته به جهت پرهیز از زیاد کردن مثال، یافتن این نمونه‌ها در زبان انگلیسی و دیگر زبان‌ها را به عهده مخاطب می‌گذاریم. اما خلاصه مطلب این است که نتیجه‌گیری‌های عجیب و نادرست حاصل تَغَلُّب آموزش‌های صرف بر دانش لغت است. هرچند ذات دانش صرف چنین تغلبی را در سرشت خود ندارد اما نحوه آموزشی که از صرف امروزه رواج دارد، مبتلا به چنین تغلبی شده است.

۲. ناآشنایی با فواید معاجم لغوی

مشکل دیگری که وجود دارد این است که اگر بخواهیم از آسیب قبلی عبور کنیم و به معاجم لغوی مراجعه نماییم، فواید و کاربردهای معاجم لغت را هم نمی‌دانیم. یعنی ما نمی‌دانیم

که معاجم لغت در واقع چه استفاده‌هایی دارند. ما فکر می‌کنیم مأموریت معاجم لغت فقط تبیین معنی کلمه‌ها است؛ در حالی که معاجم لغت، آکنده از اطلاعات متعدد بوده و کاربردهای متعددی دارند که تنها یکی از آنها معنی واژگان و لغات است.

۳. بی‌توجه علوم اعتباربخش شیعی به دانش لغت

یکی از عواملی که موجب خلأ پژوهشی در لغت شده است، غیبت لغت یا حضور تزیینی آن در دانش‌های اعتباردهنده و مقبولیت‌ساز در حوزه شیعی امروز است. امروزه در حوزه شیعه به علوم‌ی مثل فقه، تفسیر و کلام، اعتباری داده شده است که می‌توانند با آن به پژوهش‌ها و جهت‌گیری‌های دانشی و چیزهای مشابه آن اعتبار و مقبولیت ببخشند. با وجود این، مشاهده می‌شود این دانش‌ها چندان وقعی به لغت نمی‌گذارند و اعتباری برای آن قائل نیستند؛ یعنی ظاهراً لغت را یک دانش پُرتأثیر نمی‌دانند. البته نباید انکار کنیم که اهالی این دانش‌ها در گفته‌هایشان به اهمیت لغت اشاره دارند اما در عمل چنین نیستند؛ مثلاً شما در دروس فقه یا دروس تفسیر چه قدر لغت را جدی و تغییر دهنده می‌بینید؟ کم!

وقتی به دانش رجال نگاه می‌کنید می‌بینید یک توثیق رجالی، می‌تواند در نتیجه یک استنباط فقهی، مؤثر بیفتد اما وقتی به داده‌های دانش لغت نگاه می‌کنید، چنین توقعی در شما پدید نمی‌آید. همین که دانشی مانند فقه نتوانسته لغت را به مثابه یک داده مؤثر که می‌تواند نتیجه استنباط را تغییر بدهد، به خدمت خود در بیاورد، همین باعث کاهش مقبولیت دانش لغت می‌شود.

وضعیت کنونی این است که لغت یا در دانش‌های معتبر حضوری ندارد یا حضور تزیینی و غیر مؤثر و غیر جدی دارد که چندان در تغییر دادن نتیجه مساله‌ها مؤثر نیست. علاوه بر این در معاجم لغت، غیر از داده‌های مربوط به معناکردن ریشه کلمات، داده‌هایی وجود دارد که می‌توانند در سرنوشت بعضی از مساله‌های تفسیر یا فقه‌الحدیث یا حتی رفع برخی تعارض‌ها در دانش فقه تأثیر داشته باشند. چنین داده‌هایی نه آن که مورد کم‌توجهی قرار گرفته باشند بلکه اصلاً به آنها بی‌توجهی شده است.

دانش‌های اعتباردهنده‌ای که سرمایه اجتماعی و مقبولیت دارند، اگر توجه جدی‌تری به لغت می‌کردند، شاید بدنه حوزه انگیزه می‌یافت که برای یادگیری لغت تلاش بیشتری بکند و مدیران و راهبردنویسان حوزوی هم ناگزیر می‌شدند وضع آموزش لغت را ارتقا بدهند؛ اما وقتی آن نیست، این هم نیست.

اتفاقاً دانش رجال هم در دو دهه پیش وضع مشابهی داشت. یعنی بدنه حوزه ما نسبت به یادگیری رجال، تا همین ۱۵ - ۲۰ گذشته، کم‌انگیزه بود؛ به گونه‌ای که حتی حوزه فقهی ما در دانش رجال، آموزش‌های خوبی نمی‌داد. اما در ۱۰ - ۱۵ سال اخیر اساتید و بعضی از بزرگان، توجه به رجال را به صورت تمرین‌وار در حل مساله‌های فقهی وارد کردند و حتی در جایی که تأثیر ندارد نیز از باب تمرین مورد توجه قرار دادند. به عنوان مثال، گاهی یک روایت، دو سند دارد که یکی از آنها صحیح و برای استناد، کافی است و دیگری مهم نیست که تصحیح و توثیق بشود یا خیر، یا قرینه دیگری وجود دارد که ما را بی‌نیاز از بررسی سند می‌کند اما در این موارد هم می‌بینیم که اساتید با جدیت و دقت و تفصیل، رجال سند را تک‌تک بررسی می‌کنند. این بررسی‌ها در بدنه حوزه، شوق یادگیری رجال را ایجاد می‌کند. این اهمیتی که به بررسی سند روایات داده شد، حتی در جایی که تصحیح یک سند تأثیری در حل مساله نداشت، باعث شد طلبه‌ها به رجال توجه کنند. در نتیجه می‌بینیم چه قدر کتاب‌های رجال در سطوح مختلف نوشته شد؛ چون که دانش، مورد رغبت قرار گرفت و مشتری داشت و این آثار، مطالعه‌کننده داشتند. با وجود این، هنوز نسبت به لغت، چنین هم‌تنی در بین بزرگان دانش‌های اعتباربخش حوزوی مشاهده نمی‌شود.

خوب است به این نکته اشاره شود که در همین دهه‌های اخیر که اشتیاق عمومی طلباب به دانش رجال، تا حدودی افزایش یافته، اتفاقاً اشتیاق عمومی طلباب به نحو و بلاغت کاهش یافته است. آمار علمی و پیمایش فنی در حوزه، رایج نیست اما اگر به مدیران مدارس قم و شهرستان‌ها سر بزنید دل‌پُردردی از کاهش رغبت طلباب به علوم ادبی دارند. این رغبت عمومی اگر با همین شیب اُفت بکند، شاید در ۲۰ - ۳۰ سال آینده در بدنه عمومی حوزه، انگیزه‌چندانی برای یادگیری منطق و صرف و نحو و بلاغت نیز باقی نماند. یکی از عوامل این افت انگیزه، همین است که طلبه جوان وقتی به بزرگان نگاه می‌کند، در نقطه هدف طلبگی (منبر، تحقیقات فقهی و تفسیری و ...، تدریس فقه و اصول و تفسیر و ...) اثر چندانی از داده‌های علوم ادبی نمی‌بیند.

۴. تبدیل شدن لغت به دکور تزین‌ی پژوهش‌ها

یکی دیگر از آفت‌هایی که گریبان‌گیر پژوهش‌های لغوی شده است، تبدیل شدن لغت به دکور تزین‌ی پژوهش‌هاست. گویا ما به طلبه، استاد و پژوهشگرمان چنین القا کرده‌ایم که لغت به همین میزان کارایی دارد که در ابتدای هر پژوهش، در بحث مفاهیم و کلیات توضیحی از

یک یا دو منبع لغوی ذکر کنیم و بگوییم معنای لغوی فلان واژه چیست. استفاده از لغت، الآن به چنین شکلی در آمده است. چنین استفاده‌ای نه نیاز به آموزش دارد و نه نیاز به پژوهش. این نحوه نگاه ما به جایگاه واقعی لغت، آسیب زده است. الآن این حجم از حاشیه و شرح بر مکاسب نوشته شده است اما بررسی کنید کدام یک از سؤالات زیر در آنها پاسخ داده شده باشد:

- چرا در اوّل بحث بیع، این واژه به صورت مبسوط، تعریف لغوی می‌شود ولی اوّل باب معاطات، از تعریف لغوی معاطات بحثی نمی‌شود؟ در حقیقت این که در ابتدای معاطاة، تعریف لغوی معاطات بررسی نشده، یک راز علمی دارد. این راز علمی نه در دروس، برجسته می‌شود و نه در حواشی برجسته است. این مقایسه‌ها اگر در حواشی و دروس انجام می‌شد، فرصت خوبی برای طلبه و استاد پدید می‌آورد تا فایده بررسی تعریف بیع را بداند.

- در انتهای مکاسب، در مبحث شروط صحت شرط که از مقدور بودن شرط بحث می‌شود و شرط غیر مقدور ابطال می‌شود، چرا بر روی مراد از شرط مقدور و غیر مقدور اصلاً کار لغوی نمی‌شود؟ این پرسش هم مانند پرسش سابق، راز علمی دارد که اگر تبیین می‌شد و جوانب آن آموزش داده می‌شد، شاید انگیزه‌ای برای توجه به لغت در حوزه به وجود می‌آمد.

- چرا در مباحث مختلف مکاسب به هیچ معجم لغوی نگاه نمی‌کنیم؟ اصلاً چرا خود مرحوم شیخ انصاری، چندان اهل مراجعه به منابع لغوی نیست؟ به چه مناسبتی استفاده از تحلیل لغوی فخر المحققین رحمته الله را بر رجوع به قول لغوی ترجیح می‌دهد؟

در حالی که این همه مکاسب درس داده شده است و فایل‌های صوتی دروس سطح و دروس خارج در دسترس است، چندان مشاهده نمی‌شود که به این سؤالات پرداخته یا آن‌ها را پاسخ داده باشند؛ حتی درس مکاسب در مقطع خارج هم همین طور است. این وضعیت، بدنه حوزه را به این گمان می‌اندازد که نکند مبحث لغت در مبادی تصویری علوم و پژوهش‌ها، صرفاً یک امر تزینی است و این تزیین بر حسب سلیقه شخصی، در آغاز مبحث بیع به کار رفته ولی در آغاز مبحث معاطات به کار نرفته است؛ در شرط مقدور هم این تزیین به کار نرفته است.

بنابراین مشکل دیگر ما پرورش خواسته یا ناخواسته این گمان است که نکند دانش لغت به دکور تزئینی برای فصل مفاهیم و کلیات پژوهش‌هاست؛ بدون این که قرار باشد تأثیر چندانی در حلّ مساله داشته باشد. اینها چیزهایی است که انگیزه‌ها و زمینه‌های آموزش و پژوهش در یک دانش را از بین می‌برد.

تقویت خزانة واژگان عربی، راهکار تقویت دانش لغت

پرسش: پس از نظر شما یک سری عوامل پژوهشی و یک سری عوامل آموزشی وضعیت کنونی را برای لغت رقم زده است. به نظر شما برای بهبود وضعیت پژوهش در این دانش، چه کارهای آموزشی باید صورت بگیرد؟

پاسخ: یک سطح از مشکلات ما در زمینه فقه اللغة و دانش لغت، ناشی از شکل‌گیری نادرست خزانة لغت در ذهن طَلّاب است. بگذریم از این که برای بسیاری از طَلّاب ما این خزانة اساساً شکل نگرفته است. بسیاری از طَلّاب سطح پایین، اساتید و مدرّسان، منبری‌ها و وعاظ و حتی برخی از بزرگان سطح بالاتر ما، خزانة لغت عربی‌شان که باید بدواً برایشان شکل گرفته باشد، اصلاً نادرست شکل گرفته یا حتّی شکل نگرفته است. خزانة لغت یعنی ارتکازات لغت عربی. اگر کسی بخواهد یک سری متون را به زبان عربی بخواند لازم است تعدادی از واژگان را خودبه‌خود و ارتکازاً بدون نیاز به معاجم، بلد باشد. منظور از متون، متون تخصصی حوزوی مربوط به فقه، اصول، تفسیر، حدیث، تاریخ و ... است؛ یعنی همین متونی که در دست ماست. برای استفاده از این متون، حدود ۵۰۰ - ۶۰۰ لغت وجود دارد که همه باید بدواً این لغات را به عربیتش بلد باشند.

وقتی می‌گوییم به عربیتش بلد باشند، یعنی در فهم آن دچار هیچ یک از این سه خطا نشوند:

- یکی، خطای فارسی‌زدگی: فارسی‌زدگی در فهم لغت عربی این است که کلمه «غرور» را در متون عربی به معنای «تکبر»، و کلمه‌ی «أزجر» را در نهج البلاغه به معنای «زجر بده و شکنجه بده» بفهمید؛ چون ارتکاز فارسی ما غرور را به معنای فریب نمی‌فهمد، و «ازجر» را به معنای بازداشتن نمی‌داند و ...
- دیگری، خطای صرف‌زدگی: صرف‌زدگی یعنی این که وقتی ببینید «عند» به معنی ظلم است، گمان کنید «عنود» هم چون از همان ریشه، مشتق شده پس باید به معنای

ظالم باشد! برگردان‌های فارسی کلمه «عنود» را در ذیل خطبه ۲۳۳ نهج البلاغه نگاه بکنید تا صرف‌زدگی را ببینید!

- سوم، خطا در فهم تاریخی: این خطا شرحش مفصل است که در جای خودش باید با بیان کافی گفته شود اما مثالش این است که در آیه مبارک «ان کان للرحمن ولد فانا اوّل العابدین» گمان کنید که «عابد» به معنای پرستشگر است در حالی که «عابد» در عربی کهن به معنای «منکر» هم به کار می‌رفت. بر همین اساس در حدیثی منسوب به امیر المؤمنین علیه السلام آمده است:

«عِدْتُ فَصَمْتُ»^۴

انکار شدم پس سکوت کردم.

جالب است که از مفسران صحابی مانند خود امیر المؤمنین علیه السلام و مفسران تابعی مانند مجاهد^۵ تا مفسران متقدم همگی «اوّل العابدین» را به معنای «اوّلین منکر» تفسیر کرده‌اند، اما مفسران متأخر به معنای پرستشگر تفسیر می‌کنند! اصولیان ما هم که با استصحاب قهقری که یک ابزار غیر لغوی است برای حلّ این معماهای لغوی بهره می‌گیرند!

در حوزه قدیم ما کتاب‌هایی مثل نصاب الصبیان کارشان ایجاد و تقویت خزانه لغوی عالمان بود. نصاب الصبیان اصلاً پژوهش لغت نبود بلکه آموزش اوّلیه و یادسپاری صدها لغت پرکاربرد بود. شاید بعضی از توضیحات لغوی نصاب الصبیان اگر بررسی دقیق بشود، مورد ایراد هم قرار بگیرد ولی این کتاب در همین حدّی که بوده است، ارتکاز اوّلیه و خزانه لغوی طلاب مقدمات را پُر می‌کرد. ما این منبع را امروز از دست داده‌ایم و آن را نداریم. شاید از حدود ۴۰ - ۵۰ سال اخیر، حوزه ما دیگر کاری مثل نصاب الصبیان انجام نمی‌دهد و معلوم هم نیست که آن را به چه کسی سپرده است. نتیجه این غفلت، به وجود آمدن مشکلاتی است که در قالب چند مثال عرض می‌کنم:

- بسیاری از بزرگان ما روی منبرها کلمه «عزیز» عربی را به «عزیز» در زبان فارسی ترجمه می‌کنند؛ همان اتفاقی که در کتاب‌های ترجمه قرآن و ترجمه حدیث رخ داده

۴. النهایة لابن الاثیر، ج ۲، ص ۱۷۰.

۵. نور الثقلین، ج ۴، ص ۶۱۶.

۶. الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۲.

است. این عزیزان تصوّر می‌کنند «عزیز» به کار رفته در لغت عربی، همان «عزیز» فارسی است. عزیز در فارسی به معنی محبوب است اما همین واژه در عربی به معنای «من له العزّه» است.

- مترجمان ما و حتّی برخی از مفسّران ما کلمه «طوفان» به کار رفته در قرآن را به همان معنای طوفان در فارسی ترجمه می‌کنند. در این صورت ما فکر می‌کنیم که طوفان نوح علیه السلام، یک باد وحشتناک بوده است.

- معمولاً مترجمان، کلمه «مغرور» به کار رفته در نهج البلاغه و دیگر روایات را به همان معنای این واژه در فارسی برگردانده‌اند. مغرور در زبان فارسی به معنی فرد متکبر و خودخواه است، اما غرور و مغرور در زبان عربی به معنای فریب خوردن و فریب‌خورده است. توجّه کنید مغرور فارسی کجا تا مغرور عربی که به معنی فریب خوردن است کجا؟ برای این که متوجّه این مثال بشوید، ترجمه‌ها و شروح نهج البلاغه را ذیل عبارت «زَرَعُوا الْفُجُورَ وَ سَقَوْهُ بِالْغُرُورِ» بررسی کنید.

اینها واقعاً مشکلاتی است که باعث می‌شود بگوییم وضع ما در سطح ارتکازات اولیه لغوی مان، چندان وضع خوبی نیست. من، داوری پژوهشی را بر عهده داشتم که در آن، واژه «ملت» مورد توجّه بود. پژوهشگر در نوشته خود از این کلمه، معنای مردم را برداشت کرده بود و بر اساس آن، مطلبش را به سوی مباحثی چون مردم‌سالاری، جمهوریت و ... نیز سوق داده بود. من با دیدن این بحث، بهت‌زده شدم؛ چون ملت در عربی به معنی آیین و دین است و هیچ ربطی به ملت فارسی (قوم و مردم) ندارد. زمانی که به این قسمت ایراد گرفتم، از جواب‌های آن طلبه و نیز استاد دیگری که در جلسه حاضر بود چنین برداشت کردم که این پژوهش، برگرفته از یک درس خارج بوده و اصلاً در آن درس خارج، کلمه ملت به این معنا القا شده بود. این معنایش آن است که استادی که به خودش اجازه می‌دهد خارج فقه بگوید، ملت را اینگونه معنا کرده و هیچ یک از طلبه‌هایی که پای درسش بودند متوجّه این اشتباه نشده‌اند و در نتیجه، آن حرف اشتباه در این پایان‌نامه منعکس شد. این وضع لغت ماست.

البته عمق این مشکل، محدود به همین فارسی‌زدگی در لغت نیست بلکه آسیب‌های دیگری نیز وجود دارد؛ مثل عدم توجّه به تطوّر معنای واژگان. در این زمینه، خوب است یک نمونه جالب مورد اشاره قرار بگیرد. کلمه «نسیان» در عربی قدیم به دو معنی ترک کردن و فراموش کردن به کار می‌رفت؛ اما در عربی متأخّر و معاصر، تنها به معنی فراموش کردن به کار می‌رود. در قرآن کریم درباره منافقان آمده است:

نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ^۷

در این آیه، «نساوا الله» به معنی فراموش کردن و کلمه «نسیهم» که به خداوند استناد دارد، ظاهراً به معنی ترک کردن به کار رفته است. مفسران شیعی مانند طبرسی و ابو الفتوح رازی و مفسران سنی مثل طبری، جستانس و زمخشری آیه را به همین شکل تفسیر کرده‌اند؛ یعنی آنها خدا را فراموش کردند پس خداوند هم آنها را رها کرد، ترک کرد. جالب این‌جاست که مفسران بعد از قرن هفتم، غالباً «نسیهم» را به همان معنای «نساوا الله»، یعنی فراموش کردن، گرفتند؛ در نتیجه وارد این چالش کلامی هم شدند که فراموش کردن خدا به چه معناست؟ با وجودی که فراموش کردن، قابل نسبت دادن به خدا نیست، چگونه می‌توان «نسی» را به خداوند نسبت داد؟ در این زمینه می‌توانید به تفسیر فخر رازی مراجعه کنید.

خلاصه آن که وضع ما در ارتکازات اولیه لغت، وضع خوب و مطلوبی نیست. یعنی آن چندصد لغتی را که یک طلبه، یک فاضل، یک منبری و یک استاد، باید بلد باشد تا بتواند کار اولیه برای فهم سطح رویین و فهم اجمالی متون را پیش ببرد، ما بلد نیستیم. پس در گام نخست باید برای این معضل فکری کرد.

پیش‌نیازهای پژوهش در حوزه دانش لغت

پرسش: در بُعد پژوهشی چه باید کرد؟

پاسخ: پژوهش در یک دانش، زمانی آغاز می‌شود که دست کم دو کار در حوزه دانش، به بلوغ نهایی خودش رسیده باشد:

– سعه موجود دانش، به اندازه کافی مورد تعمق دانشوران قرار گرفته باشد: یعنی دانشوران یک دانش در گستره موجود تا مرزهای موجودش، به اندازه کافی تدریس و تکرار و تأمل و تعمیق کرده باشند. اساساً پژوهش‌های بنیادی هم زمانی شکل می‌گیرند که به اندازه کافی در تمام گستره دانش، تعمق شده باشد. اگر تعمق به اندازه کافی کرده باشید، در آن صورت تازه با سازواری و ناسازواری بین اجزای دانش، یا سازواری و ناسازواری مبادی یک دانش با مسائل آن دانش یا کافی بودن و نبودن حوزه دانش از نظر سعه (گستره) و مواردی از این دست مواجه می‌شوید؛ آنگاه در این حوزه‌ها

۷. التوبة، ۷۰.

مشکلاتی پیدا می‌کنید و برای حل آنها دست به پژوهش می‌زنید. در مقابل، اگر همین سعه موجود، به اندازه کافی، مورد تعمق قرار نگرفته باشد و اصلاً انگیزاننده‌ای وجود نداشته باشد که طلبه و استاد را به تعمق کافی در همین سرمایه موجود بکشاند، طلبه و استاد به چه منظور برای لغت، کار کرده و پژوهش انجام دهند؟ ما امروز داریم تفسیر را با کمترین تکیه بر لغت، فقه الحدیث را با کمترین تکیه بر لغت و نیز فقه را با کمترین تکیه بر لغت، آموزش می‌دهیم و ظاهراً هیچ مشکلی هم به وجود نمی‌آید؛ در چنین حوزه‌ای طلبه برای چه باید در لغت، دست به پژوهش بزند؟ این اشاره به همان مشکلاتی است که در بالا گذشت: دانش‌های موجود انگیزانندگی کافی برای پژوهش در لغت را ندارند.

- داده‌های آن دانش بر اساس نیازی که در نقطه هدف وجود دارد، وارد علوم هدف شده باشد. یعنی وضعیت به گونه‌ای باشد که دانش هدف به وسیله داده‌های کنونی تأمین نشود و نیاز به تکمیل اطلاعات داشته باشد. در این صورت، داده‌های این دانش وارد دانش هدف می‌شود تا بتواند نیازهای نقطه هدف را تأمین کند.

این فرآیند به این شکل است که یک دانش واقعا به مثابه یک دانش ابزاری و یک دانش آلی در خدمت علوم هدف قرار بگیرد، داده‌هایی را به علوم هدف تحویل بدهد، آنگاه علوم هدف به تدریج از آن داده‌ها استفاده کرده و آنها را کارآمدسنجی کنند، سپس متوجه شوند که این داده‌ها نقص‌هایی دارد، آنگاه این نقص‌ها را از اردوگاه دانش‌های هدف به اردوگاه خود آن دانش آلی گزارش کنند و در نتیجه این گزارش، آن دانش آلی، برای به‌روزرسانی ابزار لازم اقدام کند تا در هدف، کاربردی‌تر و مفیدتر واقع بشود.

در یک تمثیل، رابطه دانش هدف با دانش آلی، مثل رابطه‌ای است که صنایع با تولیدکنندگان انواع آچار دارند. تولیدکننده آچار بعد از تولید و ارسال آن به صنایع برای استفاده کردن، باید دائم با آنها در ارتباط باشد. در این میان، تنها کسی که می‌تواند کارکرد این آچار تولیدشده را بسنجد، همان صنعتی است که در حال استفاده از این آچار است. اگر یک سری پیمایش‌ها و سنجش‌های عالمانه درباره میزان کارآمدی آچارها در صنایع هدف انجام شده و گزارش آن به کارخانه آچارسازی رسانده شود، آن کارخانه می‌تواند مشکلات را پیدا کند و برای حل آن دست به پژوهش بزند؛ در نتیجه فرآورده‌ها و تولیداتی که قرار است در دانش‌های هدف استفاده بشود، تغییر پیدا کرده و اصلاح می‌شوند. به عبارت دیگر اگر ما پژوهش‌ها را به

دو دسته پژوهش‌های بنیادی و کاربردی تقسیم کنیم، پژوهش‌های کاربردی زمانی شکل می‌گیرند که شما رابطه بین دانش آلی و دانش‌های هدف و رفت و برگشت‌ها میان آن دو را برقرار کرده باشید.

با توجه به این تمثیل، آیا شما واقعاً از دانش تفسیر، دانش فقه، دانش‌های فقه الحدیثی گزارش کافی در دست دارید که مشخص کند آیا داده‌های لغت می‌تواند مشکلشان را حل کند یا خیر؟ اگر داده‌های لغوی چه تغییری بکنند، وضعشان در استفاده از داده‌های لغت بهتر خواهد شد؟ در این زمینه، هیچ گزارشی ندارید. وقتی گزارشی ندارید، در چه چیز می‌خواهید پژوهش کنید؟

جمع‌بندی راهکار آموزشی و پژوهشی برای تقویت جایگاه لغت

با توجه به آن‌چه گفته شد، برای بهبود جایگاه لغت در حوزه علمیه باید دو سطح از اقدامات انجام شود:

- آموزش لغت و ترویج لغت در حوزه: از جمله تقویت و ارتقای خزانه واژگان زبان عربی با آثاری شبیه نصاب الصبیان که بتوانند کار نصاب الصبیان را انجام بدهند.
- راه‌اندازی پژوهش‌های لغوی: مثل پژوهش‌هایی درباره معاجم، پژوهش‌هایی درباره روش ترویج لغت، پژوهش‌هایی درباره خود واژه‌هایی که نیاز به پژوهش دارند، پژوهش‌هایی درباره مکاتب لغوی، ادوار لغوی، روش‌های لغویان (روش‌های تقلیدی، روش‌های اجتهادی و روش‌های نقلی).

جالب این‌جاست که وقتی حوزه امروز به کار لغوی توجه می‌کند، بیش از آن که متوجه وظیفه سطح اول خود بشود، به همین پژوهش‌های سطح دوم فکر می‌کند. در حالی که وظیفه سطح اول از لحاظ رتبی، بر وظیفه سطح دوم مقدم است و تا اولی حل نشود، نمی‌توانیم به سوی پژوهش‌های لغوی حرکت کنیم. ما تا این حوزه کاملاً به خواب رفته درباره سطح اول از آموزش‌های ترویجی لغت را بیدار نکنیم، نمی‌توانیم از او بخواهیم پژوهش انجام دهد. پژوهش، کار کسی است که نسبت به یک حوزه دانشی بیدار باشد. حوزه علمیه ما از وقتی نصاب الصبیان را کنار گذاشت، نسبت به سطح اول دانش لغت، اصلاً خوابش برد. از یک موجود به خواب رفته که نمی‌شود توقع پژوهش داشته باشیم بلکه اول توقع التفات و توجه باید داشته باشیم.

معرفی آثار

پرسش: در انتها ممنون می‌شویم که به معرفی آثار در دست اقدام یا چاپ شده از خود در زمینه لغت بپردازید.

پاسخ: پژوهشی دارم که در آن به قصورها یا تقصیرهای لغوی مترجمان و مفسران نهج البلاغه پرداخته‌ام. در این پژوهش هم قصورها و تقصیرهای لغوی در ترجمه و تفسیر نهج البلاغه را دسته‌بندی کرده‌ام و هم مشخص کرده‌ام به چه استنادی می‌توان به این مترجمان و مفسران، قصور یا تقصیر را مستند کرد. در کانال ایتایی «با نهج البلاغه» که آن‌جا در خدمت نهج البلاغه انجام وظیفه می‌کنم، گاهی نکاتی را متذکر شده‌ام که حاصل همین پژوهش است. نگارش اولیه این پژوهش انجام شده و به شکل یک جزوه و کتاب در آستانه انتشار درآمده است؛ اما هنوز فکری برای انتشار آن نکرده‌ام. البته خودم معتقدم که قبل از انتشار آن، باید با فضلا روی این جزوه مباحثه‌ای انجام داد تا از استواری و اتقان‌ش خاطرجمع شوم. ان شاءالله فرصتی برای این مباحثه پیش بیاید تا شاید این نوشته آماده انتشار بشود. همچنین در بخشی از کتاب «متن فهمی فقیهانه» که سال ۱۴۰۱ش منتشر شد، در حد اجمال به مباحث تصویری لغت، برخی قواعد فقه اللغوی و زبان‌شناسی پرداخته شده است؛ اما نه آن میزان که بتوان آن را یک پژوهش لغوی محسوب کرد.

به دانش لغت و راه‌حل‌های بیرون رفت از آن